

سخنی چند با الهام از کنفرانس دوازده ی دانشمندان و متخصصین افغانستانی در شهر مادرید کشور اسپانیه

به روزهای هژدهم و نوزدهم ماه فیروزی سال ۲۰۱۳ میلادی

قبل از همه مراتب سپاسگزاری خود را به نمایندگی از فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان (فتا)، خدمت یکایک آن شخصیت های با درد و احساسی که در چنین شرایط دشوار و آکنده از نومییدی ها، قبول زحمت نموده و مسئولیت برگزاری چنین یک گردهمایی را، در نبود حداقل امکانات بدوش کشیده اند، تقدیم داشته از بارگاه ایزد یکتا خواهان موفقیت های بی حد و حصر ایشان در راستای رهیابی به حل مشکلات کنونی و خدمت به انسان رنج دیده و عذاب کشیده ی میهن مشترک مان، افغانستان، می باشم.

بعداً هم احترامات خاص خود و همراهانم را نثار تمامی آن فرهیختگان و عاشقان صلح و عدالت توأم با رفاه و سعادت، در سرزمین افغانستان می نمایم، که از حضور ایشان درین کنفرانس فیض برده و به سعادت دیدار و آشنایی شان نایل آمدیم.

حضور من و انجنیر محمد عثمان بیلیم، بحیث اعضای فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان، یکجا با دوست دانشمند و صاحب نظر ما، جناب استاد میر کریم شاه میر، درین جمع بزرگ، و طیف وسیع جستجوگران راه حق و عدالت، آزادی و برابری، ترقی و رفاه، صلح و ثبات، از دارندگان افکار و عقاید متنوع و بینش های متفاوت سیاسی و از خبرگان آزاداندیش داخل و خارج کشور، به معنی واقعی آن خاطره انگیز و الهام بخش امیدها در امروز و فردای دشوار جامعه، در جهت برون رفت از گرداب ناملایمات و وحشتناک به میراث رسیده از گذشته های تاریک تا به امروز بوده و می باشد.

همه نیک میدانیم که ما باشندگان افغانستان، خصوصاً نسل های تحصیل یافته و دیپلوم دار، که هر یک قضایای جاری در میهن مان را از زوایای مورد قبول خویش ارزیابی نموده و خواهان تحمیل نتیجه گیری های پیشداورانه خود به همه، با هر وسیله ممکن و ناممکن می باشیم، تا هنوز هم با فرهنگ گفت و شنودهای میرا از عصبانیت های فکری و اعتقادی، با روحیه پذیرش و همزیستی افکار و اندیشه ها و احترام به داشته های فکری و اعتقادی همدیگر، تا اندازه بیگانه هستیم.

این خود مشکل بزرگی در جامعه تحول پسندان و ترقی خواهان تحصیل یافته و در مجموع مردم ما از لحاظ فرهنگ تعامل و همدیگرپذیری دارندگان دیدگاه های متفاوت است.

ولی گردانندگان کنفرانس مادرید، طی دو روز کاری آن، تا اندازه زیادی تلاش نمودند، که باوجود تمامی نارسایی ها و مشکلات، زمینه های خوب گفت و شنود را مهیا و تا جاییکه میسر بود امکانات ابراز نظر و انتقاد را برای اشتراک کنندگان ممکن سازند.

در فضای کنفرانس تا جاییکه دیده میشد، هیچ نوع ایده دیکته شده و از قبل توافق شده، از جانب هیچ گروهی حاکم نبود.

سخنرانی های هموطنان ما بیشتر بار مسلکی و تخصصی را دارا بود، تا مفاهیم عمیق و موشگافانه سیاسی و اجتماعی که درین اوضاع و احوال نیاز بیشتر بدانهاست.

برعکس آن مهمان های سخنران کنفرانس از کشور های دیگر، با رجوع به بررسی های عمیق از اوضاع فعلی افغانستان و توجه به بحران کنونی کشور ما به عنوان بخشی از بحران جهانی، مطالب ارزشمندی را از طریق این کنفرانس پیشکش نمودند که توجه بدانها تا اندازه زیادی حایز اهمیت است.

هرچندی که تحلیلگران خارجی کنفرانس همه به زبانهای هسپانیایی و انگلیسی صحبت نمودند و به جز از یک سخن ران دیگران همه بدون ترجمان سخنرانی های خویش را به پیش بردند، که من علت را فهمیده نتوانستم و روی این ملحوظ محتوای اصلی صحبت های مهمانان خارجی برای اکثریت مطلق هموطنان ما، باوجود اقامت های دراز مدت ایشان در کشورهای غربی و داشتن سوابق تحصیلی در یکی از کشورهای اروپایی و دیگر نقاط جهان، با زبان انگلیسی و دیگر زبانها آشنایی چندانی نداشتند، در روز اول کنفرانس گنگ و غیرقابل فهم باقی ماند. و این خود تا اندازه یی باعث پائین آمدن سطح توضیح و تأثیر سخنرانی ها در داخل کنفرانس شد. ولی این کمبود از ارزش سخنان ارائه شده و محتوای کار کنفرانس چیزی را نمی کاهد، به شرطیکه مقالات قرائت شده و تحلیل های صورت گرفته، با حفظ امانت داری، ترجمه و در اختیار مردم افغانستان قرار داده شود!.

گرداندگان کنفرانس تا حد ممکن در جهت کسب رضایت حاضرین تلاش نمودند، مگر به علت انبوه داوطلبان سخنرانی، اطالۀ کلام و رعایت نگردیدن دقیق زمان قیدشده از جانب بعضی سخنرانان، تنظیم غیرتخصصی برنامه کاری و یک اندازه هم به هدررفتن زمان در تفریح ها، که طبق معمول در تمامی جمع آمد های رسمی و غیررسمی مردم ما تکرار میشود، کنفرانس نتوانست رضایت خاطر بعضی از اشتراک کنندگان را برآورده سازد.

مگر به عقیده من و دوستانی که باهم بودیم، اگر منصفانه قضاوت شود و از برخوردهای ناشیانه ایکه از جانب بعضی از افغانستانی های مقیم مادرید، در برابر یک خبرنگار و یک محصل خارجی در حوالی ظهر روز دوم کنفرانس صورت گرفت، با یک دید انتقادی و اصلاحگرانه عبور صورت گیرد، شکل و محتوای کاری کنفرانس در حد خود خوب و امیدوارکننده بود.

البته اگر خواسته باشیم داشته های مثبت این جمع آمد را، بدون در نظر داشت شرایط برگزاری، امکانات تدویرکنندگان و دیگر مشکلات موجود، نادیده انگاریم، میتوانیم انتقادات و خورده گیری های زیادی را متوجه آن سازیم.

ولی واقعیت آن است که در شرایط خاص خود این کنفرانس با فراهم سازی زمینه های تقابل فکری و گفت و شنودهای آزادانه در میان یک جمع معینی از دانشمندان و متخصصین کشور، با دیدگاه های مختلف سیاسی و عقیدتی گام بزرگی را در جهت راه اندازی دیالوگهای سازنده در میان اهل نظر فراهم ساخت، که این خود میتواند نمونه خوبی باشد در همچو موارد.

ترکیب آرای کنفرانس، برخلاف آنچه که در تبلیغات خصمانه قبل از دایرشدن آن، از جانب بعضی حلقات سیاسی برون مرزی افغانستان، تصویرسازی گردیده بود، یک ترکیب کاملاً طبیعی با اشتراک داوطلبانه طیف وسیعی از تحصیل یافتگان کشور به سویه های مختلف، اعم از مرد و زن، پیر و جوان، از عموم اقوام و ملیت های ساکن کشور و دارندگان سوابق حزبی و سیاسی متنوع بود، که در یک فضای حسن تفاهم و انتظارات رهیابی به کلید حل بحران های جاری، باهم یکجا شده بودند.

سخنرانی های خوب و سازنده بدون در نظر داشت سوابق سیاسی و عقیدتی ارائه دهندگان آنها، بصورت یکسان مورد استقبال قرار گرفت. و در برابر سخنرانی های تخصصی ضعیف و حرفوی غیر لازم هم که در چندین مورد دیده شد، هموطنان ما باصبر و حوصله مندی برخورد نموده و استقبال نمودند.

سخنرانی اینجانب هم که متوجه چگونگی سیر رشد افکار تحول طلبی، عدم توجه محافل سیاسی به شناخت دقیق و علمی تضاد های درونی، منجمله نا برابریهای ملی در جامعه افغانستان و مشکلات امروزی نهضت **روشنگری**، باز هم در رابطه با درک و پذیرش واقعیت های عینی کشور و حاشیه روی ها، از واقعیت های جاری مرتبط بود، با کمال سعادت چنان مورد استقبال و پذیرش اکثریت قاطع آن جمع، دور از کلیه انواع تعصبات و بینش های قومی، قبیله‌ای، آیدالوژیک و غیره قرار گرفت، که تصور آن برایم دشوار بود.

هرچندی که نمیخواهم از عکس العملی که خواهر دانشمند و درد دیده ما محترمه زرغونه جان ژواک در جریان سخنرانی من از خود نشان داد، و با حسن نیتی که هر دو طرف در رابطه داشتیم، در اولین فرصت هم، سوء تفاهم میان ما برطرف گردید، یاد آور شوم، ولی باید در نظر داشت که ما در آنجا با هدف گفتن و شنیدن افکار و عقاید خود به همدیگر و مجموع هموطنان، آشنایی به داشته های فکری، تجارب زندگی و دیگر داشته های معنوی دانشمندان و متخصصین کشور خود جمع شده بودیم، و پدیدار شدن چنین برخوردها نه تنها، مایه کاهش ارزش کاری این چنین جمع آمده شده نمی تواند، بلکه با نمایش خصوصیت باز و غیر دیکته شده، از طریق اینگونه برخوردهای غیر خصمانه، ماهیت دموکراتیک و اقناعی بودن این گونه تجمعات نیز آشکار میگردد، که در ذات خود خیلی هاهم ضروری و رهگشا در جهت رسیدن به دریافت حقایق از طریق دیالوگ های سازنده میباشد.

سخنرانی های این کنفرانس، در سطوح مختلف قابل ارزیابی اند.

دانشمندان خارجی، خصوصاً اساتید دانشگاه مادرید، در رابطه با بحران امروزی افغانستان و ریشه های جهانی این بحران، با نظر داشت شرایط خاص افغانستان از جهات مختلف، مسایل با ارزشی را مطرح و مورد ارزیابی قرار دادند، که شنیدن آن نقطه نظرات با دقت همه جانبه روی هر یک آن، خصوصاً در رابطه با موضوع نظام سیاسی مورد نیاز کشور، که یکی از آنها الگوی فدرالیسم کشور سویس را برای افغانستان پیشنهاد نمود، قابل دقت و توجه جدی است.

سخنرانی های افغانستانی ها به زبانهای خارجی و یاهم پارسی و پشتو، در چند مورد خوب و تخصصی بود، که از آن جمله میتوان از صحبت های محترم پوهاند محب الله محب، پوهاند فضل الدین فضل، محترمه داکترهما کبیری که از داخل کشور تشریف آورده بودند، پروفیسور عزیزالرحمان حکمی، استاد دانشگاه مادرید، داکتر فرید یونس، داکتر حنان روستایی، داکتر نعیم اساس، استاد داکتر شیما غفوری، خانم زهره یوسف، یوسف برجیس، داکتر اسد اصفی، استاد نسیم رهرو و یک عده دیگر را یادآوری نمود.

البته حضور هنرمند فرهیخته و با درد افغانستان، جناب استاد عبدالوهاب مددی و آهنگ افتتاحیه (وطن عشق تو افتخارم) در آغاز محفل بشکل زنده توسط ایشان درین محفل جای یادآوری و بحث ویژه خود را دارد که در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

نویسنده: تور دیقل میمنگی

کوتاه سخنی از آنچه که من در کنفرانس مادرید به بحث گذاشتم در کنفرانس مادرید، همسان بادیگراشتراک کنندگان و سخنرانان آن کنفرانس برای من هم فرصتی اعطا گردید، تا دیدگاه ها و نظریات خودم را، راجع به اوضاع نابسامان کشور و علل بنیادی این بی سروسامانی های فاجعه بار، با دیگران در میان گذاشته و با

جلب همسویی و توافق اهل بینش و دانش، باب گشای یک گفتگوی واقعاً علمی و افغانستان شناسانه، در رابطه با حقایق و واقعیت های گذشته و حال این کشور گردم. هرچندی که من هم همانند دیگر سخنرانان، بامحدودیت زمان و عدم کفایت آن برای انجام چنین بحثی رودررو بودم. ولی با تمرکز روی اصلی ترین موارد، و محور سازی یک سلسله مسایل کلیدی، نقطه نظرات و پیشنهاداتم را تقدیم آن جمع با شکوه نمودم که، ذیلاً پاره از آنها را در دو بخش تنظیم نموده، به معرض ارزیابی های نقادانه هموطنان گرامی خویش قرار میدهم، و امید وارم که مورد توجه بی طرفانه اهل بینش و دانش قرار گیرد:

عنوان سخنرانی:

آنچه که دگراندیشان و تحول پسندان کشور مابدان نیاز دارند و آنچه که مارا به دنبال خود سرگردان میسازد!!!

بخش اول:

فشرده صحبت های شفاهی روز دوم کنفرانس:

امواج ویرانگر و ناپیداگرانه ی جنگها در سرزمین غرقه به خون افغانستان، هیچ انسان وابسته به این دیار به خون خفتگان را، در هیچ گوشه ای از جهان نمی گذارد، که با آرامش خاطر لحظات زندگی خود را سپری نموده و از مصایب پیهم این جنگ بی امان در ابعاد مادی و معنوی آن در امان باشد.

این دیو جنگ و زایده ی پلیدی های درونی جامعه ما، که در کمند ماه و سال و سده ها، همه هستی مادی و معنوی انسان این جغرافیای مقهور ناخدایان پلید و دلکان مؤمن به پروردگاران زور و زر را، بیرحمانه و با اشتهای تمام در حال بلعیدن و هضم نمودن است. وجدان ملتهب و قلوب بی قرار همه آن کسانی را که هنوز هم پیوندی در نهاد خود، نسبت به این آب و خاک و بی گناهان اسیر در قفس انواع بی عدالتی ها و بدبختی احساس می نمایند، مجال آرامش و به حاشیه ماندن از این دردها را نمیدهد.

هرکس در هر جایی که باشد، به قدر استعداد و توانمندی های فکری و عملی خود ناگزیر از اندیشیدن به حال و اوضاع سرزمینی است که همه باهم و وطنش میخوانند. حتی آنانیکه این را نمی خواهند و با رسیدن به پناهگاه های امن اروپا و امریکا دیگر به فکر آن اند که خویشان را فارغ از خیال و اندیشه جایی بنام میهن، وطن و امثالهم سازند.

ولی این ناممکن است، و همین انسانهای بی خیال و خوشخیال هم، حداقل گاهی ناچار از اندیشیدن در رابطه با سرنوشت غمبار خود در دنیای بی وطنی و مرتبط با آن چیزی بنام زادگاه و میهن اند.

در صورت نخواستن هم، باشندگان اصلی و بومی آن محیط های امن، در هر قدمی با طرح نمودن صدها سوال از قبیل: از کجا آمده ای؟ به کدام زبان گپ میزنی؟ چه وقت اینجا آمده ای و غیره، مجبور می سازند که نام آن کانون آتش و خون را بر زبان جاری و جبراً پیوند ناگسستنی خود را با آن به زبان و ذهن تداعی نمایند.

پس ناگزیر از اندیشیدن به سرنوشت خود و چیزی هم بنام وطن و مردمانی که در آن بسر می برند می باشیم. و اوضاع جاری در آن خواهی نخواهی زندگی مارا در آرام ترین لحظات هم متأثر میسازد.

همه نیک میدانیم که در آفرینش این اوضاع و احوال، هریک بگونه ای نقش دارد و هیچ کسی نمی تواند مدعی آن باشد که او فرشته فارغ از همه تقصیرات است و مجموع این درد و آلام، صرفاً زائده اعمال و افکار افراد ویا گروه های حاکم، دراین ویا آن مقطع تاریخی است.

البته این بدان معنی نیست که افراد ویا گروه های انسانی در شکل گیری حوادث خوب ویا بد، زیبا ویا زشت در جامعه نقشی ندارند. برعکس نقش گروه های سیاسی، افراد و شخصیت های رهبری کننده جامعه در هر مقطعی از تاریخ تأثیرات بزرگی را در چگونگی روند شکل گیری حوادث اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره ایفا می نماید. ولی خاستگاه انسانی و پرورشگاه فکری تمامی انسانها، قبل از همه آن محیط اجتماعی است که در آن متولد شده و مجبور به تداوم حیات اند، وسازنده شخصیت و ماهیت، افراد، گروه ها، احزاب، جریانات سیاسی و بلاخره حاکمیت های دولتی **هم مردم**، و حقایق حاکم به زندگی روز مره انسانهای همزیست با ایشان در همان جامعه است، که نحوه جهان بینی و تفکرات سیاسی ایشان مستقیماً از تضادها و واقعیت های عینی موجود در جامعه، با نظر داشت درجه آگاهی و خودآگاهی جامعه در برخورد با این واقعیت ها و حاکمیت ها در هر دوران نشأت می نماید. از همین رو ما باید بپذیریم که در بوجود آمدن حاکمیت ها و برخورد با نحوه عملکرد آنها از طرف جامعه، خود جامعه نقش اساسی و تعیین کننده دارد و مرجع اساسی هر نوع حاکمیت و حوادث مرتبط با آن قبل از همه خود مردم یک جامعه و برخاسته از درجه تکامل اجتماعی ایشان است.

پس زمانیکه از حاکمیت های استبدادی و جنگ ها، با عواقب خونین آن حرف میزنیم، قبل از همه باید نقش مردم را در ایجاد و شکل گیری آنها بصورت دقیق و علمی آن مورد ارزیابی قرار دهیم، تا بتوانیم با توجه به اصل علت به علت های ثانوی و معلول های مختلف که همه روزه گرفتار آنیم دسترسی پیدا کرده بتوانیم.

پس علت اساسی کلیه بدبختی های گذشته و حال جامعه افغانستان بخود مردم افغانستان مرتبط می شود و مابقی کلیه عوامل داخلی و خارجی بصورت مستقیم و غیرمستقیم محصول همان علت اولی یعنی طرز زندگی مردم و درجه رشد آگاهی و خودآگاهی ایشان است.

از همینجاست که ما باید قبل از همه در رابطه با وضع فعلی، خود و مردم خود را مخاطب ساخته بگوییم که:

ما خود خراب کرده ایم، پس بیایید خود راه های علاج این خرابی ها را پیدا کنیم و کفاره گناه غفلت و از خود بی خبری های خود را، در تاریخ بپردازیم، که همیشه عاملین کشتار و سیه روزی خویشان را، با تأثیرپذیری از انبوه تعلقیات ها، همچون تعلقیات های خانوادگی، طایفوی، قبیلوی، نژادی، منطقوی، لسانی، حزبی، آیدالوژیکی، مذهبی و غیره، خود با خون خود پرورده و سر در آستان عظمت و جبروت های شیطانی ایشان سوده و پنداشته ایم که کاری به خیر خویشان کرده ایم!!!!

چه عجب است زمانی که انسان، با دست خویشان وجدان هستی خویش را به شیطان بفروشد و از پی آن بخروشد و طالب کرامت انسانی برای خود باشد!!!!

انسانی که با توهم تسلط به انسان های دیگر و با عناوین مختلف زندگی می کند و عظمت هستی خویشان را بر بنیاد اسیرسازی دیگران پیریزی می نماید، فرومایه ترین، اسیر و برده این دنیای پراشوب و سراپا نیرنگ و فریب است، که در یک بازار داد و ستد خون و آتش، قبل از همه خویشان را به فروش میگذارد.

ما همه خوب میدانیم که سرزمین کنونی افغانستان گرفتار چه امراضی است و جهت علاج این امراض چه داروهایی لازم به تجویز می باشند، که ما از روی محافظه کاری های خرده روشنفکری

ویا هم مصلحت اندیشی های قومی و قبیله‌ای، تا هنوز هم حاضر نیستیم که پرده از راز این همه امراض عریان برداریم و نقش طبیب باوجدان و چاره اندیش به بقای حیات این مریض در حال نزع را جستجوگر شویم.

افغانستان مریض است و ما در هر جایی که قرار داشته باشیم ناگزیریم زمانیکه سخن از حال این مریض زجر کشیده بمیان آید پا در میان گذاریم تا حد اقل برای دریافت اندکترین تسکین به وجدان های بیقرار خودمان هم که بوده باشد، در کنار هم قرار گیریم و حرف های در دل داشته خود را باهم دیگر در میان بگذاریم.

اما حیف و هزار حیف که ما تا هنوز هم نه شهامت راست گفتن را داریم و نه هم توانایی شنیدن راست و رو در رو شدن با حقیقت هارا!!! همه اش با ریا زیسته و از عبادت تا سیاست همه و همه را در گردابی از دورویی و تظاهر انجام داده و هیچگاهی هم توجه بدین بدبختی بزرگی، که هم به خود دروغ می گوئیم و هم به دیگران، نداشته ایم و نداریم. خودفریبی بدترین و زشت ترین نماد زندگی انسان است که ما اکثراً گرفتار آنیم و همیشه هم آنچه را که نداشته ایم مدعی داشتنش بوده ایم و داشته های دیگران را هم با دیده تحقیر نگریسته و هرگز هم از خود نپرسیده ایم که داریم به کجا میرویم و راه راست در کجاست؟

سخن میان خودی ما همیشه مجموعه ای است از ریا و دروغ های مصلحتی که فقط در همان لحظه همدیگر را خواهان آزرده نداشتیم، ولی در نهاد خود از ترور و کشتن همدیگر هم ابایی نداریم و مرگ هر آن کسی را که همچون ما نمی اندیشد ویا در آیین و مذهب ما نیست پیروزی خود به حساب می آوریم!!

ذهن ما انباشته از مفاهیم استعماری گونه فراوانی است که با اتکا به قوم و قبیله، حزب و آیدالوژی، نژاد و مذهب، منطقه و خانواده و غیره برای خود ایجاد نموده ایم و بر اساس آن ها باورهای خودمان را سازماندهی نموده و خواهان آنیم، که این باورها را به عنوان یگانه داروی همه دردها به خورد این موجود مریضی که نامش وطن ویا افغانستان است بدهیم و هر آنکسی را هم، که این دارو را نپذیرد ویا ایرادی داشته باشد، دشمن انگاریم و مرگش را به ز وجود، بخواهیم.

ملت، میهن، وحدت ملی، برادری، عدالت، استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و غیره همه و همه مجموعه ای از مفاهیم مقدسی می باشند که قربانی برداشت های استعماری ما گردیده اند، که ما همه روزه در جهت اسیرسازی همدیگر از آنها سود می بریم و در پناه این واژه ها از همدیگر اطاعت بیچون و چرا و تسلیم بلاقید و شرط را خواهانیم.

هیچگاهی مفهوم ملت از مفهوم رعیت سازی مردم، از نام قوم و قبیله داوطلبان حاکمیت، مفهوم میهن از قلمرو ارضی که اختیار عام و تام اعمال استبداد من و قبیله من در آن میسر باشد، وحدت ملی یعنی اطاعت بیچون و چرا و رعایت بی کم و کاست خواست و منافع من و قبیله من، عدالت یعنی اجرای قوانین و مقررات تضمین کننده حاکمیت و امتیازات متعلق به من و قبیله من، استقلال یعنی آزادی و تطبیق اختیارات من در قلمروی که تحت حاکمیت من و قبیله من قرار دارد، تمامیت ارضی یعنی مالکیت مطلق من و قبیله من در یک سرزمین و مفهوم حاکمیت ملی هم از مفهوم حاکمیت بیچون و چرای من و قبیله من بر زمین و آسمان، انسان و همه داشته این کشور فراتر نمی رود.

ماهه نیک میدانیم که این مفاهیم در واقعیت امر چه معانی بزرگی را باخود حمل می نمایند ولی من و تو از آنها زنجیرهای اسارت آراستیم و تفسیر خودخواسته را زیب تن این واژه ها ساختیم و از همین جاست که این واژه ها در سرزمین من و توهیچگاهی جا نمی افتند و همیشه هم ترور می شوند.

زیرا ذهن انحصارطلب من و تو در پی تحول و دگرگون سازی به سوب رهایی ها و رستن ها نیست، صرفاً می‌خواهیم مالک مطلق آن واژه ها باشیم و حاکمیت مطلق را درین سرزمین تصاحب نماییم!

سخن عریان و بازگو کننده پیکر تشریح شده ی این مریض یعنی افغانستان که مجموعه ی درد ناکی از واقعیت ها و تضادها را در خود نهفته دارد، در ذهن متحجر و دو شخصیتی ما آن میوه ممنوعه درین جهنم سوزان و هولناک است، که رجوع بدان را بدعتی تمام به حساب می آوریم و عدول از مفاهیم لای کتاب های خواند و ناخوانده خود!!!

چه بسا که درین گمراهی جمعی، یا خود پیرو و دنباله رو پیر و مرشدفکری خارج از وجود خویشتیم، ویا هم دیگران را خواهان پیرو سازی، به اندیشه و باورهای نیم پخته و خام خود می‌باشیم.

جمعی که همه از کی وچی بودن هم واقفیم وگاهی هم در پرخاش های ناخود آگاهانه این کی بودن ها وچی بودن هارا به رخ همدیگر میکشیم، ولی در بند زنجیر های اسارت فکری و اعتقادی چنان گرفتار هستیم که، هرگز نمی‌خواهیم واقعیت های موجود در جامعه را پذیرا شویم، وراه نجات کشور و مردم خودرا، با پذیرش صادقانه این واقعیت های تلخ جستجو نماییم.

این خود به عقب راندن و به زنجیر کشیدن آگاهی اجتماعی و خودآگاهی فردی انسان در سرزمین من و توست، که با ادعاهای کاذب **روشنگری** و تحول پسندی صورت می گیرد و ما یعنی تیکه داران دعوای تحول طلبی هرگز نمی خواهیم از بند آنها وارهیم! که این خود عمیق ترین تعریف ارتجاع، و زمان را به نفع اندیشه های عقب گرایانه و سودجویانه خود قربانی نمودن است.

جمع آمد مادرید هم که دعوتنامه آن با عنوان (کنفرانس بین المللی برای تأسیس شورای دانشمندان و متخصصین افغانستان) آذین یافته بود و در ذیل آنهم عبارت: جهت قطع جنگ، صلح و بازسازی کشور جلب توجه می نمود، برای مردم خسته از جنگ و سر کوفته از امیدبستن های بی حاصل به شعارهای پرشور و فوق انقلابی فراوان، طی دهه های متوالی، بازهم نقطه امیددی شد در جهت رهایی به زندگی انسانی و خروج از باتلاق قبیله پرستی، بیگانه پرستی، حزب پرستی، رهبر پرستی، منطقه پرستی، نژاد پرستی، منفعت پرستی، تمامیت خواهی و غیره به عنوان عوامل اصلی و مادر کلیه بد بختی های گذشته و حال این کشور!.

زیرا این بار سخن از دانشمندان و متخصصین کشور بود که بایستی با عقل و درایت تخصصی و دانشمندانه خودها، جستجوگر راه حل های شفابخش برای اینهمه دردها و رنج های بی درمان مردم بدبخت خویشتن می شدند و دنیای دانش را مرزیست فراتر از دنیای سیاست و دانشمندان را هم قلمروهای فکری دانش گرایانه و تعقلی، که حد بخشی های سیاسی را به هیچ وجهی نباید بخود پذیرا شوند.

هرچندی که اذهان منفی گرا و پیش داورانه بعضی از حلقات شدیداً مصروف به تولید تفرقه و نفاق و غرق در بحران آیدالوژی زدگی های ارتجاعی و دشمنی های حزبی و عقیدتی، که هنوز هم از جنگ ایسم های مطرود تاریخ وانرسته اند و همدیگر را صرفاً با نام های قراردادی احزاب دهه های چهل و پنجاه همانند شعله ای، مائوئیست، خلقی، پرچمی، باندیست، ستمی، سکتاریست و غیره می شناسند، و راه هر نوع تفاهم خردورزانه در میان ایشان مسدود بوده و هیچ تکانه زمان هم، قادر به بیدارسازی ایشان از خواب افیونی آیدالوژی زدگی و سجده التجا به قبله های ویران شده ی ابرقدرت های آیدالوژیک و سیاسی ایشان نیست، از همان آغازین مراحل با نشر مطالبی مصروف سبوتاژ بر علیه این جمع آمد تحت عناوین مختلف بودند، و هرکسی از هر گوشه با سنگی که مناسب حال خود می یافت مصروف سنگسار برگزار کنندگان این اجتماع بود. ولی من و دوستاتم باوجود تمامی این حرف ها با شنیدن نام دانشمندان و متخصصین، لهیبی را در نهاد خود احساس و مصمم گردیدیم، که هرچه

باشد باید در آن حضور یافته و از نزدیک با مدعیان داشتن دانش و تخصص کشور خویش و انباشته های فکری ایشان آشنایی حاصل نماییم.

شاید ممکن شود، آنچه را که فعالین عرصه های سیاست کشور، طی چندین دهه متوالی موفق به دریافت و گشایش آن نگریدند، با بهره گیری از دانش و تجربه این گروه هم میهنان ما یعنی دانشمندان و متخصصین موفق به دریافت و یا حداقل تعیین جهت شویم.

دعوتنامه کنفرانس از آدرس کمیسیون تدارک با امضای شخص اول این کمیسیون جناب پروفسور دوکتور عزیزالرحمان حکمی، که در دانشگاه مادرید مصروف تدریس و دیگر فعالیت های علمی و تحقیقاتی می باشند، ترتیب و به شخصیت های مورد نظر ارسال گردیده بود، که از روی تصادف من و دو تن از شخصیت های صاحب نظر و دانشمند هریک استاد میرکریمشاه میر و انجنیر محمد عثمان بیلیم هم در تفاهم باهم از اشتراک کنندگان این کنفرانس شدیم.

کار کنفرانس در یکی از تالار های مجلل دانشگاه مادرید با تلاشهای خستگی ناپذیر شخص جناب پروفسور حکمی، نویسنده متعهد و فرهیخته محمد شاه فرهود و همکاری های دلسوزانه و بی ریای عده ی دیگری از روشن اندیشان افغانستانی مقیم هسپانیه و دیگر کشورهای اروپایی، به گونه ی ممکن و آنگونه که برای وطن باختگان سرگردانی همچون ما ب مشکل میسر می شود، بخوبی تنظیم، و اشتراک کنندگان کثیری را هم از مناطق مختلف جهان منجمله افغانستان بسوی جلب و در دو روز کاری، با یک برنامه ریزی تا اندازه ی گسترده که از نگاه زمانی، اندکی مشکل ساز بود، عیار گردیده بود.

زحماتی را که شخص محترم حکمی و دیگر افغانستانی های مقیم هسپانیه در شهر مادرید، به عنوان مهمانداران کم امکانات، در قسمت حمل و نقل، جابجا سازی و دیگر کارهای تدارکاتی، متقبل گردیده بودند، از هر حیث قابل قدردانی و بازگو کننده، علاقمندی های صادقانه ایشان نسبت به سرنوشت مردم و میهن ما بود.

نویسنده: تور دیفل میمنگی

باز هم در حاشیه کنفرانس مادرید

بخش دوم:

متن ذیل را هم از قبل آماده نموده بودم که در صورت ایجاب، در کنفرانس قرائت نمایم، ولی به اساس پیشنهاد دوستان و مشاهده وضع از قرائت آن صرف نظر نمودم و بجای آن سخنرانی شفاهی را که فشرده آن فوقاً ترتیب و خدمت شما تقدیم گردید، پیش کش نمودم .

از اینکه پاره ای از عصاره های فکری خودم در رابطه با مشکلات دنیای دگراندیشان کشور، درج این متن میباشد و این خود مکمل نقطه نظرات مندرج در متن بالاست، بناءً به همان شکلی که ترتیب گردیده بود در معرض ارزیابی دوستان قرار میدهم:

مشکلات و نا بسامانی های گذشته و حال دگراندیشان و تحول طلبان در جامعه افغانستان

یا

(جنبش روشنگری افغانستان در قید اسارت قبیله پرستی، گذشته پرستی و آیدالوژی زدگی های

عقب‌گرایانه

درین جمع رسالت‌مندان متعهدی که با عطش رهگشایی به بن بست تاریخی و امروزی مبارزات تحول طلبی مردم خسته و سرگردان افغانستان گرد هم آمده‌اند، خویشتن را مکلف بدان می‌بینم، که به عنوان فردی از سرگشتگان بیراهه‌های تحول طلبی درین سرزمین که حاصل تلاش‌های همه‌باهم، و با تعقیب راه‌های متنوعی که بدانها آشنا، دانسته و یا نادانسته رهروان آن راه‌های فکری و عقیدتی گردیده‌بودیم و یا هنوز هم هستیم، جز ناکامی‌های دردناک و سردرگمی‌های مضمّن‌کننده چیز دیگری نبوده و نیست، با هدف علت‌یابی و چاره‌اندیشی این همه معلول‌های تباہ‌کن و بدبختی‌زای انحرافی، پاره‌ای از دریافت‌های فکری خویش را از گذشته و حال اینگونه حرکت‌های ناکام و ناتمام فکری و عقیدتی، که هنوز هم به دریافت راه وحدت و همسویی سازگار با واقعیت‌های عینی را برای خود و نسل‌های بعدی جامعه، موفق نگردیده‌ایم، در میان گذاشته و راه برون‌رفت ازین خلای سردرگمی‌های فکری و اعتقادی را جستجوگر شویم.

بیشتر از چهار دهه سرگردانی‌های نیمه‌آگاهانه و غیرآگاهانه دنباله‌روانه نسل‌های تحول‌طلب و خسته از نامالیقات عقب‌ماندگی، بیچارگی و استبدادزدگی جامعه، در قالب‌های مختلف تشکیلاتی که قربانی‌های بی‌شماری را از پاکترین فرزندان این مرز و بوم به خود اختصاص داد، با گرفتار ماندن در قید ایزم‌های وارداتی و تفهیم‌ناشده‌قالبی، در عدم‌شکل‌گیری یک تفکر سازنده و برخاسته از واقعیت‌های عینی جامعه که بتواند مردم را به منزلگه مورد نیاز ایشان در جهت نجات رهنمون شود، فاجعه‌پی را که همین اکنون همه‌باهم گرفتار آن هستیم، به ارمغان آورد، که ما همه یعنی مجموع مدعیان تحول‌پسندی و ایجاد تغییر در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم خود، در عمق باتلاق‌های بی‌تفکری با نشخوار تفال‌های فکری گذشته و حال، که آنهم هیچگونه تعلق‌بما و زندگی واقعی مردم ندارد، غرق گردیده و موفق به هیچ کار سازنده و ارزشمند درین راستا نگردیدیم.

کودتای ثور، سقوط حاکمیت کودتاگران و یورشهای ویرانگر تنظیم‌های جهادی، هجوم موجودات فاشیستی مذهبی طالبان، سقوط امارت طالبان و شکل‌گیری این دموکراسی وارداتی و نامأنوس با خواست و طبیعت جامعه ما، همه و همه بازگوکننده حقیقت نبود یک تفکر سالم و فراگیر ملی درین سرزمین میباشد، که از ریشه‌های منحوس دنباله‌روی‌های برده‌منشانه فکری و اعتقادی اجانب آب میخورد و نمایانگر نوعی بی‌خاصیتی و حشمتناک در نحوه شکل‌گیری دولت‌ها و مناسبات آنها با مردم این سرزمین است.

در متن این بی‌خاصیتی آنچه که از همه بارزتر و برجسته‌تر است، همین عدم توجه به واقعیت‌های مردمی کشور و چسبیدن به امر و اراده مراکز قدرت جهانی و کشورهای همسایه، به عنوان اعطاکننده مشروعیت‌های استعماری به اداره‌کنندگان این کشور است، که اصل خواست و اراده آگاهانه مردم، با رشد قدرت و توانمندی انتخاب آگاهانه توده‌ها درین میان به کلی مفقود است.

با ادای تعظیم به همه آن شهیدان راه‌حق و عدالت در کشور که با داشتن اعتقادات راسخ به راه و اندیشه خود تا عمق جانسپاری‌ها پیش رفتند و جان باختند، درین شرایط باید متوجه شویم که کدامین عوامل جنبش تحول‌پسندی کشور را از رسیدن به حداقل آرمانهای والای انسانی ایشان محروم ساخت و چگونه میتوان این عوامل را از میان برداشت و عواملی را که یکبار جامعه ما را تا این حد سردرگم و در رسیدن به مسیر نجات دچار اختلالات همه‌جانبه‌ی مادی و معنوی نموده است، نقادانه مورد بررسی و از تجارب خوب و بد آن در جهت انتخاب آگاهانه و مدبرانه راه و شیوه‌های جدید مبارزاتی که جوابگوی خواست و نیاز جامعه ما باشد استفاده بریم.

من عوامل اساسی شکست جنبش **روشنگری** کشور را با مناسبات ذیل مرتبط میدانم:

- ۱- آیدالوژی زدگی افراطی و ارزیابی تضادهای موجود در جامعه با راه حل های مرتبط بدانها از مجاری آیدالوژیک،
 - ۲ - تأثیر اعتقادات قبیلوی در باورهای آیدالوژیک و قبیلوی سازی آیدالوژی ها،
 - ۳ - حزب پرستی و رهبرپرستی های مذهب گونه و برکنار ماندن از موضع گیری های آگاهانه و منطقی در قبال حل قضایای حیاتی جامعه
 - ۴ - دور ماندن از همزیستی اندیشه ها و اعتقادات و رو آوردن های تغییرناپذیر به اصل هر آنکسی که همچون من نمی اندیشد دشمن من است
 - ۵ - گذشته پرستی و عدم راهیابی به دنیای تجدد اندیشه و باور، یا ارتجاعی اندیشیدن در عالم سیاست
 - ۶ - عدم توجه به چگونگی مناسبات دولتها و مردم و نقش مردم در شکل گیری این چنینی دولت ها در افغانستان
 - ۷ - عدم رجوع سازنده در جهت فروریزی دیواره های ایجاد شده بر بنیادهای حزبی و آیدالوژیک کهن در میان پیروان احزاب و جریاناتی که دیگر وجود حقیقی و خارجی ندارند.
 - ۸ - عدم توجه به ساختار انتیکی جامعه و نظام سیاسی جوابگو به این ساختار کثیرالملیة
 - ۹ - استخدام اندیشه ها و باورها در خدمت امپراطوری قبیلہ ها
 - ۱۰ - جستجوی راه حل مشکلات کشور در اراده و خواست قدرت های بیگانه
 - ۱۱ - دنباله روی از حوادث و نداشتن قدرت پیش بینی و تبدیل شدن **روشنگران** به مفسرین خبری
 - ۱۲ - بی خبری و عدم آگاهی از جریانات فکری و فلسفی دنیای معاصر و نداشتن آگاهی های لازم از دست آوردهای جدید علوم سیاسی و علوم انسانی
 - ۱۳ - کهن سال سالاری سیاسی در جامعه و شکل گیری تجمعات سیاسی بر محور فرد پیشگام خانواده ها، مناطق و غیره و از بین رفتن انتخاب و اتوریته فردی در گزینش راه سیاسی و عقیدتی
 - ۱۴ - محافظه کاری و برخورد دوگانه با قضایا و نداشتن استقرار و ثبات در رابطه با عقاید سیاسی و اجتماعی
 - ۱۵ - سطحی نگری و عدم تعمق به عمق و محتوای افکار و اندیشه های سیاسی
 - ۱۶ - برخورد تجارتي و قدرت طلبانه با افکار و عقاید سیاسی و انتخاب راه سیاسی بر اساس مصلحت های روزمره زندگی.
- اینها همه باهم مؤلفه های عقب ماندگی فکری و گرایشات عقب گرایانه در زندگی روزمره مدعیان **روشنگری** در افغانستان است که هر یک از آنها ایجاب تحلیل و ارزیابی های جدا گانه را می نماید، که در فرصت مساعد آن طی مقالات جداگانه انجام خواهد یافت.
- مجموع این عوامل یکجا با یک سلسله عوامل بیرونی دیگر، عامل اساسی رکود فکری و عقامت اندیشوی مدعیان **روشنگری** در افغانستان است که نه تنها راه رشد **روشنگری** را به شدت مسدود

نموده، بلکه آن راهی راهم جامعه با دینامیسم های درونی خود در حال طی نمودن و حرکت بسوی پیشرفت های گام بگام خویش بود بکلی مختل و دچار سردرگمی های ماهوی نموده است.

عبور ازین فضای اختناق و خفقان آوری که رهروان دنیای **روشنگری** برای خود و جامعه در مجموع ایجاد نموده اند، محتاج یک بازنگری عمیق و همه جانبه بدور از همه پیشداوری های معمول در میان تحصیل یافتگان و مدعیان **روشنگری** در جامعه است تا ما بتوانیم راه های تاریک امروز به کمک خرد و تعقل جمعی روشنایی بخشیم.